

واگرایی در هویت اروپایی

امروزه، مسئله هویت و ابعاد گوناگون آن به یکی از محورهای پژوهشی متفکران و نظریه‌پردازان رشته‌های مختلف علمی تبدیل شده است.



امروزه، مسئله هویت و ابعاد گوناگون آن به یکی از محورهای پژوهشی متفکران و نظریه‌پردازان رشته‌های مختلف علمی تبدیل شده است. مقوله هویت، تعریف و تفسیری از [خود](#)؛ و [171](#)؛ است که کیستی فردی و جمعی اشخاص را نشان می‌دهد.

در این راستا جستجوی هویت، تلاشی در جهت برقراری ارتباط صحیح فرد و جامعه به عنوان یک کل است. از این منظر هویت لازمه بقاء و تداوم نظام اجتماعی است و هرگونه تأخیر یا انحراف در شکل‌گیری هویت موفق، می‌تواند باعث ایجاد بحران هویت و در نتیجه ناهنجاری فردی و اجتماعی بسیار شود. بنابراین می‌توان ادعا کرد که هویت در سطوح مختلف فردی، اجتماعی، ملی و حتی فراملی وجود دارد و انواع مختلفی مثل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دارد.

هویت، قوی‌ترین عنصر متصل‌کننده افراد یک جامعه به یکدیگر است. بدون وجود یک هویت مشترک اساساً جامعه‌ای شکل نمی‌گیرد، هر چند ممکن است بواسطه فشار نظام سیاسی یک هویت مصنوعی مشترک ظاهر شده باشد.

در گام اول: اروپا و شکل‌گیری اتحادیه اروپا بخوبی نشان‌دهنده اهمیت مقوله هویت و هویت مشترک در شکل‌گیری یک جامعه است. در گام دوم می‌توان ادعا کرد که: عوامل دینی، قومی، زبان یا مکان می‌توانند ساخت یابی یا شکل‌گیری هویت مشترک را تحت تأثیر قرار دهند، اما اینکه مبنای هویت یابی کدام عامل باشد یک موضوع فردی یا متأثر از فشار نظام سیاسی است، به ویژه زمانی که نظام سیاسی یک منبع یا عامل هویت یابی را بیشتر از سایر عوامل مورد تأکید و حمایت قرار می‌دهد یا گزینه‌های متعددی برای تعریف هویت وجود دارد. لذا هویت یا هویت‌های موجود در یک جامعه نیز در طول زمان تغییر کرده و متحول می‌شوند. مسئله‌ای که به نظر می‌رسد در خصوص هویت اروپایی نیز صادق باشد.

در تعریف هویت [171](#)؛ دگر؛ نقش بسیار کلیدی دارد و غالباً تهدیدی برای [171](#)؛ تلقی می‌شود. جامعه‌ای که جامعه دیگر را بعنوان دگر خود تعریف می‌کند (انگلیسی بودن در برابر فرانسوی بودن، یا در برابر آلمانی یا هلندی بودن و ...) آن جامعه را تهدیدی علیه خود می‌داند. این دگرسازی می‌تواند در سطح فرد، ملی و اجتماعی هم رخ دهد. اگر قومی، نژاد دیگری را بعنوان [171](#)؛ دگر؛ هویتی خود تعریف کند، اندک اندک آن قوم یا نژاد را تهدیدی برای خود تعریف می‌کند و بدین سان کلیت جامعه می‌تواند در معرض فروپاشی و تضعیف قرار گیرد.

بنابراین هویت اروپایی نیز از این قاعده مستثنی نیست. هویت اروپایی، موضوعی است که اساساً سابقه طرح آن به دو دهه اخیر و مشخصاً پس از تصویب و اجرای معاهده ماستریخت بازمی‌گردد. با این حال مشکلات و چالش‌های مالی به عنوان انگیزه ایجاد و رشد این همگرایی، خود می‌تواند زمینه‌های عدم تحقق آن را نیز فراهم سازد. دستیابی به هویت جمعی و همگرایی مطلوب برای این منطقه، هم اکنون علاوه بر تنش‌های درونی پیش‌گفته، بیش از هر چیز با یک چالش بیرونی یعنی بحران اقتصادی روبروست.

با پایان جنگ سرد و بروز تحولات مختلف در اروپا نگاه به هویت اروپایی متحول شد. تحولات قومی بالکان و تجزیه یوگسلاوی نشان داد این مسئله می‌تواند امنیت ملی و امنیت دولت را بصورت جدی تهدید کرده و حتی منجر به تجزیه یک کشور شود. در کنار اینها ورود تعداد زیادی از مهاجران و آوارگان جنگی به اروپا مسأله مهاجرت به عنوان یک تهدید برای هویت اروپایی را پیش کشید، چیزی که تا قبل از آن تحت الشعاع مسایل سیاسی و رقابت دو بلوک بود و حتی بلوک غرب برای تضعیف بلوک شرق از پناهندگان اروپایی شرقی استقبال می‌کرد.

در فراسوی مرزهای اروپا، جهانی شدن ارتباطات و دسترسی گروه‌های مختلف اجتماعی به اینترنت و شبکه‌های ماهواره‌ای فضای جدیدی را در هویت اروپایی بوجود آورد. جهانی شدن همراه با خود یک جریان مقاومت را ایجاد کرده که عمدتاً صیغه هویتی دارد و افراد و گروه‌های اجتماعی با هویت خواهی مذهبی، قومی و جنسیتی و جماعتی در برابر روندهای جهانی و حتی دولت‌های خود می‌ایستند.

با بروز تحولات جدید در اروپا برخی از صاحب‌نظران (فوکویاما) با چرخش 180 درجه‌ای مواضع خود اعلام کردند که: اروپا اساساً فاقد هویت جمعی برای همگرایی است و هویت واحد اروپایی خود مشکل‌زاست. از این منظر اروپایی بودن اکنون آن حس و حالی را که فرانسوی بودن، آلمانی بودن، اسکاتلندی بودن و ... ایجاد می‌کند، نمی‌تواند به وجود آورد.

عده ای نیز بر این باورند که اساساً #171؛ طی چند سال اخیر عملکرد اتحادیه اروپا در چارچوب سیاست خارجی نیز به صورت چشمگیری در اثر ماهیت ثانوی آتلانتیستی اکثر اعضای آن بخصوص بعد از پیوستن 12 کشور اروپای شرقی و نیز به خاطره پیکره مسلط سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ناتو به بن بست کشیده شده است. تصویب معاهده ماستریخت در دسامبر 1991 و اجرائی شدن آن از ابتدای سال 1995 یک نقطه عطف و دگراندیشی بارز در عملکرد سیاست خارجی اروپا است.